



Patrick Porter

برگرفته از لوموند در مورد افغانستان

## نرمش تاکتیکی شگفت انگیز طالبان

از نظر رالف پیترز، امریکا در افغانستان دارد با موجوداتی از کرات دیگر می جنگد. او که یک افسر بازنشسته بی اهل چالش است بقدری از افغانها می ترسد که آنها را وحشی هایی تصور می کند که احتمالاً از کرات دیگر نازل شده اند. بنظر او طالبان، «آدم فضایی هایی هستند که ترجیح می دهند به روشهای ابتدایی، و تحت آیینهای مرگبار زندگی کنند. جنگ ما با آنان سر شاخ شدن بدون واسطه بی دو تمدن از دو کهکشان متفاوت است.»

پیترز به پیروزی بر افغانها امیدوار نیست و معتقد است که اسلامیهستها دشمنان سرسختی هستند که از یک «خدای خشمگین» انگیزه می گیرند و جنگ خود را با بریدن سر و نمایش آن در تلویزیون، جلو انداختن مردم عادی بعنوان سپر حفاظتی، و عملیات انتحاری، یعنی خارق العاده ترین سلاح دوران، به پیش می برند. به عقیده پیترز آنچه پای سربازان امریکایی را زنجیر کرده است، یکی رسانه های مخالف، و دیگری رهبران ناآگاه و توده های از همه جا بیخبری هستند که به رغم رفاه و لیبرالیسم خود ضربه پذیر می باشند. پیترز در فضای ذهنی امریکای حاضر، رونوشت مدرن رودیارد کیپلینگ بشمار می آید. کیپلینگ در زمان خود به بریتانیای دوره ویکتوریا هشدار می داد که ارتش پر خرج، خسته، و بی رویه گسترده آن، از «گله های محلی»، به رغم آموزشهای جنگی ابتدایی آنها، شکست خواهد خورد. امپراتوریها برای مردن به افغانستان می رفتند.

پرزیدنت اوباما این جنگ را یک نزاع قومی نمی خواند اما بر «متفاوت» بودن دشمن تاکید گذاشته و می گوید: «برتری نظامی ما نه تنها با سلاحهایی که سربازان ما بدوش می کشند، بلکه با فرهنگ و زبانی که با آن سخن می گویند نیز اندازه گیری می شود.» چرخش تازه و برخورد فرهنگی با سرزمینهای ناشناخته - رویایی، صرفنظر از اختلاف سلیقه ها درمیان احزاب، پاسخی به پیچیده گیهای جنگ بشمار می آید. این روزها تظاهر به چند ساحتی بودن، احترام انگیز و روشنفکرانه و مایه افتخار محسوب می شود. هرچند که مدتهاست که

بحث درباره ی مکاشفه «نزاع تمدنها» مرحوم ساموئل هانتینگتون در میان دانشجویان درجه دکترا از مد افتاده است اما «نژاد محوری» هنوز هم به داشتن برخی هواداران افتخار می کند. ذهنیتی که بیگانه گان را در نهایت چیزی شبیه خود ما برآورد می کرد، در اثر جنگ عراق و پروژۀ یی بوش و بازآفرینی جهان برمبنای سیمای امریکا متحمل ضرباتی گشت و کفۀ ترازو بِنفع تاکید بر تفاوتها سنگین شد. هانتینگتون دارد از جایگاه خود به ما لبخند می زند.

یکی از ژنرالهای امریکایی ادعا می کند که جنگهای امروز امریکا «جنگهای فرهنگی» آن کشور در «کرانه های دور امپراتوری» بشمار می آیند. بدین جهت ارتش امپراتوری برای عملیات آرام سازی، و یا ملت سازیهای مسلحانه در سرزمینهای ناشناخته، نیازمند به بهبود بخشیدن به طرز عمل خود و بهره برداری از فرهنگ بعنوان یک سلاح است. امروز انسان شناسی استعمار گرایانه، در برنامه یی «جوخه های منطقه یی-انسانی» و جزوه ی اف-ام-۳ ۲۴ عملیات ضد شورش پنتاگون مجدداً ظاهر شده و آثار کلاسیکی که به «خُلُقِیات عَرَبِی» می پرداختند بار دیگر احیا شده است. تاریخاً بحرانهای امپراتوری، از نظایر شورش هندوستان در سال ۱۸۵۷، انگیزه یی برای کشف دوباره ی دانش نژاد شناسی و مطالعه یی فرهنگهای قبیلۀ یی بوده است. نیروی دریایی امریکا در سال ۱۹۴۰ بدنبال جنگهایی که با «ملتهای عجیب و غریب» کرده بود دست به تدوین «جزوی جنگهای محدود» زده و مطالعه یی «خصوصیات نژادی بومیان» را توصیه کرده بود (یک عکس العمل شناخته شده).

این موضوع یکی از مولفه های بحثهای استراتژیک خود امریکا بشمار می آید. فرهنگ در حقیقت پادزهر غرور و تکبر تکنولوژیک امریکا در دهه ۱۹۹۰ بشمار می آید؛ چیزی که آینده سازان آن کشور را متقاعد ساخته بود که سلاحهای دقیق، علم کامپیوتر و انفورماسیون، و ماهواره ها، نه تنها به برتری مرگبار و بی بدیل امریکا منجر گشته است بل که باعث شده است که بتواند تمام جنبندگان میدان جنگ را زیر نگاه های تیز خود بگیرد. این برتریها، مه نامعلوم بودن عملیات جنگی و جوانب مختلف جبهه و نتیجه ی جنگ را پراکنده ساخته و نیروی برتر را شکست ناپذیر می نماید. عراق و سر بر آوردن دوباره طالبان در آسیای مرکزی، بی اعتباری چنین عقایدی را به طرز بیرحمانه ثابت کرد.

مضامینی نظیر «انقلاب فرهنگی»، بازگشت به هویت و نسب، و نقش سرزمین و اعتقادات در مقام موتورهای محرکه یی جنگها، در حقیقت تمام آن تخیلات و فانتزیهای ذهنی را منتفی ساخت.

اما کولتورالیسم نیز به مانند تکنولوژیسم در معرض اشتباهکاری است. یکسان انگاشتن این دو ممکن است به نتایج خطرناکی منجر شود. از سوی دیگر اصرار ورزیدن بر هرج و مرج نیز خطرناک است. مضامینی نظیر «غرور عربی»، «حیثیت اسلامی» و نقش تحریک آمیز سگ در آن فرهنگ، نوع شکنجه های زندان ابوغریب را تعیین می کرد. این عقیده که ما دشمن را دقیقاً «می شناسیم»، و یا تولید دانسته های فرهنگی در شکل سیستماتیک آن می تواند به اعتماد به نفسهای کاذب و خطا در تحلیلها منجر شود. هنوز از یادها نرفته است که یک مامور کارکشته یی سیا تنها شش ماه قبل از پیروزی انقلاب ایران، حکومت با ثبات شاه را مورد ستایش قرار داده بود.

اگر یکجا هست که از نظر خارجیان آشیانه دشمنانی عجیب با یک فرهنگ ساکن مانده تلقی می شود، آنهم کوره یی داغ افغانستان - پاکستان و میدان جنگ نیروهای متحده است. ادبیات کلیشه یی، از سال ۲۰۰۱ به این سو، عبارت «گورستان جاودانی امپراتوریها» را پیوسته تکرار کرده است. «سرزمین استخوانهای مرده گان» مهاجمین را از اسکندر کبیر جنایتکار گرفته تا شوروی برژنف دفع کرده است. طالبان مطلق گرایان مومنی به نظر می رسیدند که تلویزیونها را می شکستند، همجنس گرایان را می کشتند، زنان را شلاق می زدند، و موسیقی را غیر قانونی اعلام می کردند. مجله تایم در سال ۲۰۰۱ در آستانه جنگ افغانستان نوشت، «غیرقابل فهم ترین رژیم جهان، با وفاداری بی قید و شرط به یکی از اسرار آمیز ترین رهبران جهان، یعنی فردی که شاهد شکست تک تک مهاجمین خارجی بوده است.» مفسران سیاسی هشدار میدهند که طالبان تنها در یک قاموس «بیگانه با اندیشه ی غربی» قابل درک است. ناظران سیاسی، آن جنگ را رویارویی فرهنگی یک تئوکراسی کهنه با یک ابر قدرت فوق پیشرفته و ثروتمند می دیدند. مقاومت طالبان به دنبال سقوط خود در سال ۲۰۰۱، از نظر بسیاریها یک عکس العمل فرهنگی تلقی شد. این

مقاومت از نظر یکی از فرماندهان نیروهای ویژه چیزی نبود مگر «برخورد فلینت استونها با جتسنها» (دو سریال کارتون.م).

آدم وسوسه می شود که افغانها را زندانیان خود خواسته سنتهای خود تلقی کند. بعضیها ادعا می کنند که پشتونها، که اکثریت طالبان را تشکیل می دهند، در بند سنتهای دفاع خونین از شرافت قبیله بی خود هستند. مجله اکونومیست می نویسد، «پشتون بمحض که شرافتش لکه دار شد مجبور به گرفتن انتقام می شود و دقیقاً همین مشکل امریکا است.» برخیهای دیگر طالبان را به صورت مسلمانان اسرار آمیزی معرفی می کنند که گویی از یک سیاره دیگر آمده اند. یکی از خبرنگارانی که با سربازان طالبان مصاحبه می کرد وقتی که دید آنها در وسط گفت و گو همه چیز را رها کردند و به نماز ایستادند، «قدرت روحی و خلوص» آنان و «احساس ماورایی آرامش و هدفمندی و نزدیکی به خدا و به جهان دیگر»، یعنی آن چیزی که «مردمان جهان غرب بندرت تجربه می کنند»، رشک و حیرت او را برانگیخت. سرود تکراری غرب به وضوح در این گونه اظهار نظرها به گوش می رسد: «هرچقدر که ما دور نگر و مدرن و سیاسی هستیم، آنها ابتدایی و آنجهانی و پیرو غرایز هستند.» در اینجا تنها غریبهها نیستند که در زندان احساس تفاوت عمیق خود گرفتارند. یکی از جنگجویان افغانی افتخار می کرد که، «امریکاییها عاشق پپسی کولا هستند ما عاشق مرگ».

اما زمانی که ما طالبان را با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار می دهیم آنها را نه موجودات فضایی اسیر سنتها، بل که واقعگرایان ویژه بی می یابیم که در جریان عمل در اصول خود تجدید نظر می کنند. آنها برخورد خود نسبت به کاشت خشخاش را تغییر دادند و دشمنان خدا را رها کردند و به محافظین سرزمینهای تریاک، و مدافعان زندگی روستایی مبدل شدند. آنها در موسی قلعه برای به دست آوردن دل مردم محدودیتهای اجتماعی را شل کردند و قوانین منع سینما و موسیقی، و ریش گذاشتن اجباری برای مردان را فسخ کردند. آنها نظر خود نسبت به عملیات انتحاری را نیز تغییر دادند. طالبان در گذشته عقیده داشت که بستن کمربند انفجاری یک عمل جبونانه است و یکی از گروه ها در روزنامه های قندهار آگهی گذاشت و تهدید کرد که کسانی را که در چنین عملیاتی شرکت و همکاری کنند به

دلیل اهانت به شرع اسلام مجازات خواهد کرد. و حالا این خود طالبان هستند که به عملیات انتحاری دست می زنند. رهبران مذهبی طالبان قرآن را بگونه‌ی تفسیر می کنند که توجیه گر چنین عملی می شود و آن را با داستانهای جنگجویان طالب شهادت در لشکر اسلام در قرن هفتم زینت می بخشند.

در میدان جنگهای رسانه‌ی، طالبان خود را با چنان سرعتی با قدرت و بُرد رسانه‌های مدرن وفق داده است که گاهی از دشمنان خود پیشی می گیرد. آنها گفت و گوی تلویزیونی ترتیب می دهند، کارگاه‌های تبلیغاتی کمپیوتری راه می اندازند، به عراق نماینده اعزام می کنند و از تجربیات بازوی تبلیغاتی تصویری القاعده می آموزند و بمانند غریبه‌ها، با خود خبرنگار جنگی به جبهه‌ها می برند. آنها در سطح کشوری نقاشی انسان را به عنوان یکی از اشکال بُت پرستی ممنوع ساختند اما امروز خودشان به شکستن تابوی «تصویر سازی» دست زده و به چریکهای عصر انفورماسیون مبدل شده‌اند. جالب اینجاست که حرکتی که زمانی موسیقی را ممنوع ساخته بود امروز در تبلیغات خود از خواننده استفاده می کند و دست به تولید نوارهای موسیقی میزند که در آن خواننده با اسلوبی شبیه به موزیک رپ امریکایی به ستایش شهدای طالبان، و لعن و نفرین کفار می پردازد.

طالبان در تلاش خود برای جلب وفاداری افغانها دست به تشکیل یک دولت آلترناتیو و «ضد دولت» موسوم به «امیر نشین افغانستان اسلامی» زده است. آنها یک نظام مخفی دادگاه‌ها و نیروهای انتظامی و کلینیک برپا ساخته‌اند و حتی در نزدیکی قندهار دفتری دایر کرده‌اند که به شکایاتی که از خود دولت می شود رسیدگی می کند. طالبان در تلاش خود برای کنترل اعمال خودسرانه قوانینی وضع کرده‌اند که در آن هجوم به منازل و دزدی و غارت اموال و منکراتی از قبیل کشیدن سیگار را ممنوع ساخته است. طالبان و نیروهای کشور های متحد در جریان رقابت های خود با یکدیگر با روشهای مشابهی به منطق جلوگیری از بیگانه شدن توده‌ها با خود می نگرند. طالبان به مطالعه دکتترین ضد شورش غربی و تاکید آن بر نفوذ در دلها و اندیشه‌های مردم پرداخته‌اند. برخورد استراتژیک با دشمن برای آنها به همان اندازه اهمیت دارد که احترام به سنت های دیرینه.

هرچند که پایگاه مقاومت افغانستان در میان قوم پشتون است اما این مقاومت قابل تقلیل به یک جنگ قبیله‌ی نیست. وفاداریهای قومی سنتی در افغانستان و پایگاه‌های کشاورزی قدرت آنها به دلایل چندی یا از میان رفته و یا دستخوش تغییر گشته است. از آنجمله می‌توان به عواملی نظیر پیدایش «تنظیمات» (معادل تقریبی احزاب و سازمانهای سیاسی) و سیستم «اقوام» در این میان اشاره کرد. عامل اخیر باعث ایجاد وابستگیهای شبه ملی‌یی شده که فرقه‌های مذهبی متنوع و ائتلافات مختلف را شامل می‌شود. فعالیت طالبان تنها به حوزه‌های قومی محدود نمی‌ماند. در رهبریت طالبان اعضای «درآنی» و «قیلزایی» دیده می‌شود و بسیاری از ملاهای تاجیک و ازبک در ائتلاف با آنان هستند. طالبان از راههای ارتباطی و همراهی افراد و جوامعی برخوردارند که در مناطق غیر پشتون واقع می‌شوند، و در خارج از حوزه‌های نفوذ خود به عضوگیری می‌پردازند. «نئو-طالبان» از نارضایتیهای مردم بهره‌برداری کرده و تلاش می‌کند که حوزه عضوگیریهای خود را به آنسوی مناطق پشتون نشین گسترش دهد.

طالبان برخورد دوگانه‌یی با مدرنیته و ابزار آن از خود نشان می‌دهد. آنها نیز به مانند فاشیستهای مدرن، از مولفه‌های فساد انگیز مدرنیته انزجار دارند اما در عین حال میخواهند از مزایای تکنولوژی و کاربرد‌های مفید آن برخوردار شوند. این نیز برای خود پارادوکسی است که یک حرکت شدیداً ضد پیشرفت، در راه رسیدن به اهداف خود از ابزار مدرن بهره‌برداری می‌کند. طالبان فرزند همان فرآیند گلوبالیزاسیونی است که با آن ادعای مخالفت می‌کند. او از یکسو سنت موعظه می‌کند و از سوی دیگر با تغییر همسو گشته است.

فرد ناظر جریان، یا وسوسه می‌شود که القاعده را یک نیروی قرون وسطایی ارزیابی کند که هنوز که هنوز است به برپایی یک خلافت اسلامی می‌اندیشد و در رثای از دست رفتن اسپانیا در سال ۱۴۹۲، مویه می‌کند. و یا آنها را بازیگران جهانی عمده‌یی ببیند که خشونت برای آنان هدف است و هویت آنها در شهادت طلبی و وحشیگری مذهبی در مقابله با یک جهان فاسد خلاصه می‌شود. از چنین دیدگاهی، القاعده از جنگ نه بعنوان ابزار سیاست بلکه به عنوان صحنه‌یی بهره‌برداری می‌کند که در آن دهشت فرهنگ مذهبی-

خودنمایانه خود را به نمایش می‌گذارد. اینطور به نظر میرسد که رویارویی ما و شبکه بن لادن شبیه برخورد دو قطب بکلی متضاد است و گویی روبرو شدن کانکیستودار های اروپایی با آرتک‌هایی که آدمها را زنده زنده قربانی می‌کردند تکرار شده است.

القاعده برعکس متشکل از عقاید و تکنولوژیهای موجود در سطح جهان است که در عین حال از رویاهای قرون وسطایی تغذیه میکند و گرفتار نوستالژیهای واپسگرایانه است. این سازمان تلاش میکند که آن دسته از پیروان خشونت طلب و خلوص گرایی را که از عراق گرفته تا الجزایر، باعث انزجار مسلمانان شده اند زیر کنترل در بیاورد. و همانطور که شاهد هستیم یک حرکت ماقبل دوران مدرن که منحصراً در پی یک جنگ خالص نیپهیلیستی باشد محسوب نمی‌شوند. اعلامیه های آنها در برگیرنده اصول کلاسیک- استراتژیک مبارزه است. بن لادن روزی که علیه امریکا اعلام جنگ کرد، تاکتیکهای «جنگ چریکی» خود را نی تنها به عنوان بازتابهای یک خشونت مقدس، بلکه روش هایی خواند که در مقابل امریکا و «نابرابری قوای» تحمیلی آن بر جهان ضروری گشته است. تئورسین اصلی القاعده، به دنبال تبدیل خشونت به دستاوردهای سیاسی است و مینویسد: «عملیات موفق نظامی علیه دشمنان اسلام، اگر به برپایی «ملت اسلامی در قلب جهان اسلام» منجر نگردد بیهوده است.» القاعده نه تنها در مسیر جنگ برای جنگ حرکت نمی کند بل که برعکس از سنتهای «کلاوس- ویتزیانی» پیروی کرده و حتی از او کتاب حاشیه نوشته شده «پروس و چالش جنگ»، در غارهای توره بوره برجا می ماند.

القاعده از عقاید و روشهای کفار اقتباس میکند. بینش القاعده تا حدودی از عقاید کلاوس- ویتز و رابطه اورگانیک جنگ و سیاست الهام میگیرد. نوشته های غربی در پادگانهای القاعده به فراوانی یافت میشود. در جزوه های تعلیماتی القاعده، به نوشته های آموزشی غربی، تزهای انقلابیون جنبش چپ، بازگویی تیوری معاصر «نسل چهارم روشهای جنگی»، و مضمون «سه مرحله جنگهای چریکی» مائوتسه تونگ، فراوان بر میخوریم. بینش القاعده تلفیقی است از عقاید مذهبی و مکتبهای کلاسیک و مدرن در جنگ های استراتژیک. آنها در تخیلات انقلابی خود و در هدف رسیدن به یک جهان نوین از راه خشونت مقدس، در واقع نواده گان آنارشیستهای قرن نوزدهم اروپا بشمار می آیند.

فرهنگ از امور مهم بشری است. توجه اخیر امریکا به روحيات و خصوصيات جوامع خارجي به ارتش آن کمک کرده است که خود را اصلاح کرده و انساني تر و موثر تر عمل کند. امریکا در سایه همین امر موفق شد خشونت‌های صورت گرفته در عراق را کاهش بخشیده و در چارچوب طرح «بیداری انبار»، اخراج القاعده از آن استان را سازمان دهد. در آنجا که ایده ایجاد امنیت برای مردم، در هسته نوزایی روش‌های ضد شورش قرار می‌گیرد، شناخت پیدا کردن از مردم از مناسبترین قدم‌های اولیه محسوب شده و تلاش در فهم جهان از نظرگاه «آن دیگری» روش اخلاقی و هوشمندانه‌ی است. ما نیازمند به سرمایه گذاری در زبان و مهارت یافتن در آن، و مطالعه طبیعت پیچیده انسان هستیم. و اگر ارتش‌های ما، چی دانسته و چی از روی حماقت تصمیم گیرنده گان، بار دیگر خود را درگیر شرایط مشکل شورشها و جنگ‌های قومی و سقوط کشورها ببابند، همین نکته به آنها آماده گی بیشتری خواهد داد. از سوی دیگر و از آنجا که از تراز‌هایی با پیچیدگی‌های مختلف میتوان به فرهنگ نظر انداخت، این واژه همیشه به نوعی نگرانی بر انگیز خواهد بود.

جنگ تابلویی نیست که بر آن هویت‌های ما نقاشی میشود، بل که به گفته واقع بینانه سون-تسو Sun Tzu، پس زمینه مرگ و زندگی و طبیعت بقا و نابودی بشمار می آید. به همین جهت ضرورت دارد که فرهنگ، با توجه به اصول تغییر و تداوم توامان، برداشتها و استفاده های درست و نادرست از آن، وجوه شهری و روستایی، و تناقضات آن، و با توجه به آنچه که دشمنان بطور تازه تازه به یکدیگر می آموزند مورد مطالعه قرار گیرد. انسان شناسی نوین نشان داده است که حتی جوامعی که به صفت «ساده» معروف شده اند نیز عمیقاً متغیر و سرشار از شکافها و جنگ قدرتها هستند و موجودیت خود را مرهون امانت گرفتنها از جوامع دیگر هستند. افغانستان نیز از همین گونه است. جنگجویان ماهری از نوع طالبان هویت خود را در جریان گذار از هرج و مرجها خواهند ساخت. آنها برخلاف ظاهر، تداوم یک فرهنگ بومی نبوده و دستخوش تغییر هستند، و پیوسته در معرض تاثیر پذیری از نیروهای جهانی بوده و از سنت‌های خود دور می شوند.

ما شاید هرگز قادر نباشیم که وجود تخیلی شرق را از ذهن خود پاک کنیم. تصویر ذهنی آن به مانند ترس از تاریکی و مرگ، پایدار تر از آنست که بساده گی قابل زدودن باشد و به

مانند شب‌چی در آفاق ذهنی ما برجا خواهد ماند. با اینحال ما قادر هستیم که از حضور آن آگاهی بیشتری داشته و نسبت به افسانه‌های آن هوشیار تر باشیم و به شواهد و مشاهدات خود مجال بیشتری بدهیم که توهمات و ذهنیات ما را تعدیل کند. نی آنکه برعکس عمل کند. سیالیت و مرکب بودن ماهیت طالبان و القاعده نشان می‌دهد که این جنگ با وجود شکافها و تفاوت‌های دردناک آن، در یک زمان هم باعث پیوند و آمیزش است و هم باعث رانده شدن به قطب‌های مخالف. هیچ فرهنگی هرچقدر هم عجیب به نظر بیاید یک جزیره دور افتاده به شمار نمی‌آید. و یا همانطور که خوان گویتیسولو نوشته بود: «دربارۀ ریشه‌ها و گذشته‌شبه جزیره‌ایبریا و سرزمین‌های دیگر فراوان میشنویم. دربارۀ اصالت‌های جوامع خودی و جوامع تاریخی زیاد می‌شنویم... اما انسان درخت نیست. او ریشه ندارد، پا دارد و راه می‌رود».